



اقتصاد و جرم



نویسنده:
افسون صادق زاده
وکیل پایه یک دادگستری

در رابطه جرم و اقتصاد سخن ها بسیار است، آنچه که در نگاه نخست از مفهوم این دو پدیده به ذهن متبادر می شود، رابطه بسیار عمیق و تنگاتنگ این دو است. به گونه ای که به نظر، جدایی آنها امکان پذیر نیست و تاثیر آن دو بر هم غیر قابل انکار است. تجلی رابطه تنگاتنگ و نزدیک این دو پدیده را می توان به نحو اغراق آمیزی در عقاید فیلسوف بزرگ قرن ۱۸ کارل مارکس جستجو کرد، چرا که ریشه و منشأ تمامی وقایع و پدیده های تاثیر گذار جامعه بشری را در مالکیت ابزار تولید در حوزه اقتصاد جستجو می کند، بنابراین جرم از دیدگاه ایشان معلول مستقیم و بی واسطه نوع اقتصاد هر جامعه ای است. حال اگر از شدت مبالغه آمیز بودن این نظریه صرف نظر کنیم به جرات می توانیم بگوییم که جرایم و بزه های واقع در هر جامعه ای اعم از کمیت و کیفیت آنها به شدت تحت تاثیر ویژگی های اقتصادی به ویژه حقوق مالکیت آن جامعه است. در اینجا برای روشن شدن ذهن مخاطبان محترم نگاهی به پروسه شکل گیری جرم از دیدگاه اکثر جامعه شناسان جرم و روانشناسان کیفری می اندازیم.

از نظر دیدگاه فوق بزه متشکل از سه متغیر است: (۱) متغیر وضعیت کلی فرد که شامل ارزیابی های موقعیت حضور فرد در گروه - طبقه یا نهاد اجتماعی است.

(۲) متغیر تمایلات مجرمانه که نشان دهنده میل و علاقه فرد به خروج از حوزه هنجارهای مقبول طبع عامه و ساختار شکنی شالوده های اساسی و پذیرفته شده اجتماعی به دلایل مختلف است که گاهی علت ظهور این تمایلات ریشه در معلولیت های مرضی مثل اختلالات روانی - ناتوانی در اداره امور فردی و یا ضعف عقل دارد و گاهی برخاسته از محاسبات برتری طلبانه و ترجیحی

عایدات و سود مندی جرم به عایدات احتراز از جرم است.

(۳) متغیر مقاومت فرد که عموماً دارای کیفیتی ثابت است زیرا انسان علی الذاته پاک و طاهر است و تبعیت از هنجارها و رفتارهای درست و صحیح و پایبندی به شرافت و تعهدات اجتماعی و فردی از مظاهر این خلقت است. به همین دلیل فرد در هر جامعه ای از یک حجم و ظرف مقاومت معینی در مقابل بداندیشی و کج رفتاری ها برخوردار است. اگر چه تولد جرم به دلیل زوال نسبت مقاومت فرد و تقلیل حجم یا کیفیت آن صورت نمی پذیرد. لیکن بالندگی و برتری دو متغیر دیگر موجب بهم خوردن توازن می شود، شاید به همین دلیل است که کلیه جرم شناسان اعتقاد راسخ به باز سازی اراده های مجرمانه از طریق اقدامات باز دارنده و مجازات پذیر دارند. به نظر می رسد مقوله اقتصاد و اثربخشی آن را بتوان در متغیر وضعیت کلی فرد مورد بررسی و تفحص قرارداد. زیرا همانگونه که عنوان شد وضعیت کلی فرد شامل ارزیابی های موقعیت حضور فرد در گروه یا طبقه یا نهاد اجتماعی است. بنابراین هر فردی متناسب با گروه و طبقه اجتماعی که برخاسته از آن است رفتارهای متفاوتی از خود بروز می دهد این رفتارها ضمن ترکیب با عناصر دیگر، پدیده بزه را می تواند متولد سازد، از این منظر در خصوص گروه ها و طبقات اجتماعی می توان از اقتصاد به طور کلی و از پول به مثابه معیار سنجش ارزش های تولید شده اقتصادی، به عنوان عنصر تعیین کننده نام برد. اینجاست که می توان با مارکس همگام شد و

اقتصاد در مفهوم کلی خود چنان با جرم عجین است که بررسی زوایای آن نیازمند کنکاش دقیق، تا شاید جامعه بشری بتواند حتی الامکان از این اهرم (اقتصاد) برای کاهش میزان جرایم در جوامع مدنی بهره گیرد

کمبود امکانات مالی و فقر مادی را از موثرترین عناصر محرک مکانیزم وقوع جرم نام برد. تجربه ای که تاریخ بارها و بارها در اذهان ما تداعی می کند و آنچه که عقل و منطق بشری نیز مستقیماً و به راحتی آن را درک می کند. آن زمان که فقر به معنای واقعی کلمه در ابعاد مختلفش در زندگی فردی ریشه دوانیده و چون قفسی آهنین وی را در خود حبس می کند، که گویی هیچگاه امکان رهایی از آن را ندارد. فرد می ماند با ندیایی از نیازهای مبرم و اولیه، در مقابل عدم دستیابی مطلق به آنچه که نیازمندش است و شدت گرفتن نیازها، فرصت محاسبات برتری طلبانه و ترجیحی فرد را سلب می نماید و بدین سان جرم واقع می شود. البته باید پذیرفت که در این حالت حسب قانون مجازات اغلب جوامع کنونی و شاید همه آنها می تواند رافع مسوولیت کیفری بدلیل انتاج متبع از اضطراب باشد زیرا اگر کمی منصفانه به موضوع جرایم تقلیدی بنگریم می بینیم علت عمده ظهور و تحقق آنها از عدم دستیابی به امکانات تامین نیازهای مبرم است به طوری که حتی با طراحی مجازات های سنگین نیز نمی توان مانع ظهور جرم و یا بازدارندگی آن شد. آنچه که مسلم است عدم توازن اقتصادی چونان تیغ دو لبه عمل می کنند. از یک طرف عده ای با سود جویی از خلاء های موجود در سیستم اقتصادی نا صحیح حقوق و اموال جامعه را به غارت می برند و از طرف دیگر موجبات فعال شدن تمایلات مجرمانه افراد فقیر و ناتوان جامعه از طریق خروج آنان از حوزه هنجارهای مقبول طبع عامه می گردند تا بتوانند بر پایبندی ظاهری خود نسبت به هنجارها اصرار ورزیده و با نشانه رفتن به سوی موقعیت های مجرمانه افراد محروم از ابزار تامین نیازهای مبرم، امکان داوری صحیح و بی طرفانه را از مردم بگیرند. به همین دلیل است که باید گفت اقتصاد در مفهوم کلی خود چونان با جرم عجین است که بررسی زوایای پنهان و آشکار آن نیازمند کنکاش دقیق و مطالعات عمیق و اقدامات کاربردی است، تا شاید جامعه بشری بتواند حتی الامکان از این اهرم (اقتصاد) برای کاهش میزان جرایم در جوامع مدنی بهره گیرد.